

فصل پنجم

مسیر بلشویک‌ها - یک تحلیل انتقادی

انقلاب اکتبر از طرفی محصول تضادهای عینی اجتماعی بود که پویایی انفجاری مه‌رناپذیری پیدا کرده بودند، و از طرف دیگر نتیجه‌ی تکامل آرایش نیروهای میان طبقات و اقشاری که در این پهنه عمل می‌کردند. این حرکت در عین حال محصول فعالیت حزب بلشویک بود که مصمم بود این تضادها را به سود توده‌های زحمتکش و پرولتاریای جهانی حل کند.

با توجه به تحولات بعدی روسیه‌ی شوروی و اتحاد جماهیر شوروی می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا برخی از اقدامات سیاسی حزب بلشویک بعد از دستیابی به قدرت دولتی در روند انحراف بوروکراتیک اولین دولت کارگری جهان مؤثر نبوده است؟

انحراف بوروکراتیک سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۰ مطمئناً توسط حزب تولید یا هدایت نشده بود. این انحراف حزب هم در تضادهای عینی جامعه‌ی شوروی و اوضاع بین‌المللی آن روز ریشه داشت. با وجود این تصمیمات و اقدامات مشخص حزب بلشویک- یا مؤلفه‌های گوناگون رهبری آن- در برخی از مقاطع مشخص و در رابطه با برخی از مسائل بر روند بوروکراتیک شدن رژیم تأثیر داشته است. ما باید تلاش کنیم که این خطاها را باز بشناسیم.

ممنوعیت احزاب شوروی

سنگین ترین خطای حزب این بود که در زمانی که قهر انقلابی از جنگ داخلی ۲۰-۱۹۱۸ پیروز بیرون آمده بود، احزاب شورایی ممنوع اعلام شدند. هر چند تروتسکی در رابطه با تصمیم گیری های رهبری و دولت- که او بعد از لنین با نفوذترین عضو آن بود- تمایل چندانی به انتقاد از خود نداشت، در این مورد دو بار به طور مستقیم نظر داده است. او در سال ۱۹۳۶ می نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت فراکسیون های داخل حزب بلشویک را به دنبال آورد. ممنوعیت فراکسیون به معنای خطا و ناروا شمردن هر اندیشه ای غیر از دیدگاه های رهبری بود. انحصارطلبی پلیسی حزب، قلدردی بوروکراتیک را به همراه آورد که سرچشمه ی انواع شرارت ها و مفاسد بود."^۱

او سال بعد در برنامه ی انتقالی که در سال ۱۹۳۸ برای پایه گذاری کنفرانس مؤسس انترناسیونال چهارم تدوین نمود، صریحاً خواستار تعدد احزاب شد:

"دموکراتیزه کردن شوراهای بدون قانونی کردن احزاب شورایی غیر عملی است. خود کارگران و دهقانان با آرای خود نشان خواهند داد که کدام احزاب واقعاً شورایی هستند."^۲

نمی توان این واقعیت را انکار نمود که کارگران در سال ۱۹۲۰ منشویک ها را یک جریان شورایی می دانستند، زیرا آن ها به ویژه در شوراهای خاکرف و مسکو نمایندگان زیادی به دست آوردند. آنارشیست ها نیز چنین وضعی داشتند.

منع احزاب شورایی مانند منع فراکسیون درون حزب حاکم که به دنبال آن آمد (زیرا هر فراکسیونی طبعاً یک حزب سیاسی بالقوه است) بی تردید اقدامات موقتی بودند که به شرایط مشخصی بستگی داشتند و پس از بهبود اوضاع باید برطرف می شدند. پرسشی که پیش می آید این است که این تصمیمات چه نتایج مشخصی دربر داشتند

^۱ - تروتسکی: انقلابی که به آن خیانت شد. اتحاد شوروی چیست و به کجا می رود؟

^۲ - تروتسکی: برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی.

که باید در زمان معینی به بار می آمدند؟ در این جا باید سؤال دیگری مطرح نمود که بار کلی تری دارد: نظریاتی که این ممنوعیت ها را برای مدتی معین ضروری دانستند، چه پیامدهائی داشتند؟ ما برآنیم که این توجیحات نظری در درازمدت بیش از خود اقدامات زیان بخش بوده اند و زیان آن ها تا امروز هم ادامه دارد.

خطر جانشین گرایی

منع احزاب شورایی به طور کلی بر پایه ی برداشت جانشین گرایانه از بنای سوسیالیسم و از سیاست سوسیالیستی- کمونیستی استوار است. این مفهومی است که تروتسکی (به استثنای سال های سیاه ۲۱ - ۱۹۲۰) همواره آن را محکوم نموده و نین در بیشتر سال های زندگی خود با آن رزمیده است. مطابق این برداشت اکثر کارگران برای اداره ی کشور آگاهی کافی ندارند (به زعم سوسیال دموکرات ها کارگران حتی قادر به اداره ی یک سندیکا هم نیستند). بر این مبنا استدلال تازه ای پیش کشیده شد: طبقه ی کارگر (به خاطر مسائلی از قبیل برخورداری از غنایم استعماری) فاسد و بی ریشه شده است. این جا نطفه ی دیدگاهی است که می گوید حزب باید به جای طبقه ی کارگر واقعاً موجود حکومت کند. بنابر این دستگاه حزب، یا رهبری آن و یا "رهبران خطاناپذیر" آن ارگان های اساسی هستند که باید جامعه را متحول سازند. استالین جوهر واقعی ایده ی جانشین گرایی را در یک عبارت روشن خلاصه کرده است: "هر تصمیمی با کادرهاست."

آموزش جانشین گرایی حزب- حتی اگر به نتایجی افراطی مانند جنایات استالین منجر نشود- به برداشتی اقتدارجویانه، پدرسالارانه و سلطه گرانه از قدرت می انجامد. البته می توان آن را با مقداری تعارفات توجیه نمود، از این قبیل که: حزب (یا رهبری حزب) به جای طبقه ی کارگر حکومت می کند، اما از آن نیرو

^۲ - Ernest Mandel, Trotzki als Alternative, Berlin ۱۹۹۲.

می گیرد، طبقه را تجهیز می کند، واکنش های طبقه را به حساب می آورد، خطاهای خود را در پرتو تجارب تصحیح می کند و... اما همه ی این حرف ها در اصل قضیه تغییری نمی دهد. این طبقه ی کارگر نیست که حکومت می کند و به طور دموکراتیک تصمیم می گیرد. اقلیت کوچکی به جای او زمام امور را به دست دارد.

بدین سان حداقل یکی از حیاتی ترین پایه های شوراهای از محتوی تهی می شود. بدین ترتیب شوراهای در صورت ضرورت می توانند به مثابه ی ابزارهای مؤثر مبارزاتی علیه دشمن طبقاتی به کار افتند، اما دیگر هیچ تضمینی برای اعمال مستقیم قدرت توسط پرولتاریا یا توده های زحمتکش به طور کلی وجود ندارد. شوراهای نمی توانند بدون یک نظام چند حزبی حقیقی و مؤثر، واقعاً دموکراتیک باشند. به عبارت دیگر قادر نیستند در سیاست اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان خط مشی های گوناگون به انتخاب دست بزنند.

در شرایطی که زوال دموکراسی شورایی جنبه های استبدادی پیدا می کند، اختناق دیگر تنها بورژوازی خرد و کلان را شامل نمی شود، بلکه طبقه ی کارگر را نیز دربر می گیرد. حتی می توان گفت که هر چه وزن پرولتاریا بیشتر و نقش اجتماعی هرژمونیک آن مهم تر باشد، با شدت بیشتری مورد حمله ی اختناق قرار می گیرد.

این برخورد و عملکرد سیاسی با جوهر نظریه ی مارکس در فراشد تئوری سوسیالیستی (و هم چنین نظریه ی تشکیلات انقلابی) مغایرت دارد و با ایده ی خود رهاسازی و خود سازماندهی فزاینده ی پرولتاریا ناسازگار است. رهایی زحمتکشان به وسیله ی خود آن ها صورت می گیرد، و نه توسط سندیکاها، احزاب، دولت ها و حکومت ها. این ها دستگاه هائی اجتناب ناپذیر در روند تاریخ هستند، اما هرگز نمی توانند جای فعالیت مستقل کارگران و سایر اقشار زحمتکش را پر کنند. نقش رهایی ساز و بنیادین این استدلال به هیچ وجه نباید نقض گردد.

ایدئولوژی جانشین گرایی برای تأمین منافع مادی و اجتماعی خود و انحراف اذهان، از هیولای بورکراسی کمک می‌گیرد. این ایدئولوژی خود زائیده ی بوروکراسی کارگری است، که به نوبه ی خود روند آن را تشدید و تقویت می‌کند.

دیدگاه روزا لوکزامبورگ

روزا لوکزامبورگ در اولین تفسیرهایش بر انقلاب روسیه به رهبران بلشویک بابت این خطر هشدار داده بود:

"با فشار به حیات سیاسی در سراسر کشور، هم چنین می‌باید زندگی در شوراهای هم هر چه بیشتر فلج شود. بدون انتخابات عمومی، آزادی بی قید و شرط مطبوعات و اجتماعات و برخورد آزاد عقاید، زندگی در هر نهاد اجتماعی فرو می‌میرد و به جای آن زندگی واره ای شکل می‌گیرد که بوروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود."^۴

این گفته ی روزا لوکزامبورگ به وضعیت زندگی عمومی در روسیه سال ۱۹۱۸ مربوط نمی‌شود. در این دوره هم بحث های متنوع و جاندار پیرامون ایده های سیاسی جریان داشت و هم سازمان های بسیاری فعالیت علنی و نیمه علنی داشتند. روزا لوکزامبورگ رساله ی خود را در زندان تدوین نموده و به اطلاعات کافی دسترسی نداشته است. اما او در این جا به پیش گونی انتقادی هوشمندانه ای دست می‌زند که گرایش های جان سخت سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ را دربر می‌گیرد. عبارت "بوروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود" که در تابستان ۱۹۱۸ نوشته شده، گواهی است بر ژرف بینی شگرف و قابلیت خارق العاده ی او در تحلیل تتوریک. در تدوین فراز زیر نیز حق با او بوده است:

"خطای اساسی تنوری لنین و تروتسکی این است که آن ها هم دیکتاتوری را درست مثل کائوتسکی در برابر دموکراسی قرار می‌دهند... کائوتسکی دموکراسی، آن

^۴ - روزا لوکزامبورگ: انقلاب روسیه.

هم البته دموکراسی بورژوایی را انتخاب می کند... لنین و تروتسکی در برابر دموکراسی به دیکتاتوری (پرولتاریا- مندل) روی می آورند...

وظیفه ی تاریخی پرولتاریا این است که هر گاه به قدرت رسید، به جای دموکراسی بورژوایی، دموکراسی سوسیالیستی را به کرسی بنشاند، نه آن که هر نوع دموکراسی را بر چیند. دموکراسی سوسیالیستی در مدینه ی فاضله شروع نمی شود، یعنی آن را به مردمی که زیر فرمان مشتی دیکتاتور سوسیالیست زیربنای اقتصاد سوسیالیستی را ساخته اند، هدیه نمی دهند. دموکراسی سوسیالیستی از همان لحظه ی بر چیدن سلطه ی طبقاتی بورژوازی و ساختن سوسیالیسم آغاز می شود. از همان لحظه ی تصرف قدرت توسط حزب سوسیالیستی. این چیزی نیست مگر دیکتاتوری پرولتاریا.

بله: دیکتاتوری! اما این دیکتاتوری در نحوه ی کاربرد دموکراسی است و نه در برچیدن آن. در اقدام قاطع علیه مزایای طبقاتی و مناسبات اقتصادی جامعه ی بورژوایی است که راه را برای تحول سوسیالیستی هموار می کند. این دیکتاتوری باید توسط طبقه انجام بگیرد و نه یک اقلیت کوچک رهبری که به نام طبقه عمل می کند. به عبارت دیگر هر اقدامی باید با مشارکت فعال توده ها صورت بگیرد، در زیر نفوذ مستقیم آن ها و در کنترل عموم مردم باشد و از آگاهی سیاسی بالنده ی توده های مردم بر جوشیده باشد.»^۵

رساله ی روزا لوکزامبورگ در نقد سمت گیری های حزب بلشویک و دولت شوروی در رابطه با مسائل ملیت ها و دهقانان از ژرف بینی کمتری برخوردار است. در این جا او به دیدگاه های جزم گرایانه روی می آورد که به ضرورت های سیاسی و اقتصادی کاری ندارند و از واقع بینی تاریخی (برای یک دوره ی انتقالی) چیزی

^۵ - روزا لوکزامبورگ: انقلاب روسیه.

نمی دانند. او مصوبات بنیادین درباره ی حق تعیین سرنوشت و تقسیم اراضی را، اقداماتی فرصت طلبانه و خرده بورژوازی ارزیابی می کند.^۱

بسیاری از ملیت ها به زور در قلمرو امپراتوری روسیه جای گرفته بودند و آرزوی جدائی داشتند، شمار عظیمی از دهقانان بی زمین هم خواهان زمین بودند؛ اگر بلشویک ها در برابر این خواسته ها می ایستادند، قدرت را از دست می دادند. آن چه پس از سال ۱۹۲۸ در روسیه اتفاق افتاد و آن چه امروز در اتحاد شوروی جریان دارد، این دیدگاه را به نحوی تراژیک تأیید می کند. اگر سران و کادرهای بلشویک- و از همه کمتر لنین و تروتسکی- در این عرصه خطائی مرتکب شده باشند، خطای آن ها سرشتی چپ روانه داشته و نه فرصت طلبانه. سخن روزا در رجوع به عقاید کائوتسکی را می توان علیه خود او هم به کار برد: کائوتسکی هم لنین و تروتسکی را به فرصت طلبی در برابر دهقانان متهم کرده بود.

اتحاد کارگران و دهقانان و کمونیسم جنگی

امروزه داوری در این باره که سیاست مصادره ی غلات توسط حاکمیت محاصره شده ی شوروی در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ که به دوره «کمونیسم جنگی» شناخته شده، تا چه حد اجتناب ناپذیر بوده، کار دشواری است. مسلم این است که این سیاست اتحاد کارگران و دهقانان، یعنی سنگ بنای حکومت شوروی را پیوسته به مخاطره افکنده است. این نیز صحیح است که این سیاست به زوال روزافزون نیروهای مولد، به ویژه در عرصه ی مواد خوراکی انجامید و سراسر اقتصاد روسیه را به خطر انداخت. محصولات کشاورزی و به طور عمده غلات تا سی درصد کاهش پیدا کرد؛ تعداد اسب ها تا ۲۵ درصد، گاوها تا ۲۰ درصد، خوک ها تا ۲۸ درصد و تولید صنعتی تا ۶۰ درصد پائین آمد. روستائیان در برابر غله ای که عرضه

^۱ - روزا لوکزامبورگ: انقلاب روسیه.

می کردند، نسبت به سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ تنها ۵ درصد از محصولات صنعتی را دریافت می داشتند، از این رو از فروختن غله در ازای پول های بی ارزش خودداری می ورزیدند. ضرورت مصادره ی غلات از این جا ناشی می شد. این سیاست به کاهش فاحش کشت غلات انجامید و بدتر از آن به بازگشت دهقانان به اقتصاد معیشتی منجر شد. با کاهش تولید غلات، دیگر چیزی برای مصادره نمانده بود. به دنبال آن احتکار و بازار سیاه پیش آمد که بر اثر آن فقیرترین اقشار لطمه دیدند.

تروتسکی که در خلال جنگ داخلی فرمانده کل ارتش سرخ بود، در رأس ارتش قرار داشت که از میلیون ها دهقان تشکیل شده بود. او پیوسته به اطراف و اکناف کشور پهناور سفر می کرد و از این رو بهتر از لنین و سایر رهبران حزبی با مشکلات دهقانان آشنا بود. از این جا بود که او یک سال قبل از لنین به خاتمه ی "کمونیسم جنگی" و اتخاذ سیاست ملایم تری تحت عنوان "سیاست اقتصادی نوین" (نپ) اعتقاد پیدا کرده بود. در این مرحله پیشنهادهای او با مخالفت لنین و اکثریت رهبری روبرو شد.^۷ ما در این مورد با روی مدودف تاریخ دان شوروی هم عقیده هستیم که ادامه ی سیاست مصادره ی غلات پس از جنگ داخلی به بحران اجتماعی سال ۱۹۲۱ منتهی شد که قیام کرونشات هم بخشی از آن بود.^۸ این خطانی بود سنگین که به بهای گرانی تمام شد.

^۷ تروتسکی پس از این که در فوریه ۱۹۲۰ پیشنهادش مبنی بر اتخاذ یک سیاست اقتصادی جدید رد شد، مدتی از نظریه ی «نظامی کردن» کار دفاع کرد. نهمین کنگره ی حزب در مارس- آوریل ۱۹۲۰ به اتفاق آرا به این نظر رأی داد... سیاست اقتصادی نوین از مارس- مه ۱۹۲۱ به اجرا گذاشته شد. این سیاست مرزبندی جدی با اقتصاد فرمایشی کمونیسم جنگی بود، یعنی با لیبرالی کردن بازار و اقتصاد روستائی، به رشد کارگاه های کوچک خصوصی کمک نمود. هدف دیگر برنامه جذب سرمایه های خارجی بود.

^۸ - روی مدودف، اکتبر ۱۹۱۷.

در مارس ۱۹۲۱ در پادگان کرونشات، بندری در کرانه ی دریای بالتیک در نزدیکی پتروگراد شورشی رخ داد. پس از شکست مذاکرات، ارتش سرخ وارد عمل شد و قیام را سرکوب نمود. ما در این جا قصد نداریم که به شورش کرونشات و سرکوب آن بیشتر بپردازیم.

سیاست "کمونیسم جنگی" نه تنها از عده ی کارگران کاست، بلکه آن ها را از نظر جسمی و اخلاقی هم تضعیف کرد. در سال ۱۹۲۱ کارگران صنایع تنها به میزان سی درصد از کالری سال های ۱۴- ۱۹۱۳ و تنها نصف کالری سال های ۱۷- ۱۹۱۶ را دریافت می داشتند. این امر به کاهش شدید بازدهی کار انجامید که طبق محاسبه ی چمبرلین در سال ۱۹۲۰ تنها ۲۶ درصد سطح سال ۱۹۱۳ بوده است.^۹

برخی با اشاره به گذار به اشکال تولید و تقسیم کمونیستی که به دنبال این دوره آمد، به ستایش از سیاست کمونیسم جنگی پرداخته اند. لئو کریتسمن که ما آمار پیش گفته را از کتاب او بر گرفته ایم، در این رابطه از "مرحله ی قهرمانانه ی انقلاب کبیر روس" سخن می گوید.^{۱۰} بسیاری از رهبران بلشویک در پیدایش این تصویر سهیم بوده اند. آن ها یک ضرورت را به یک فضیلت بدل کردند و پیرامون تگنهایی که از کمبود و جیره بندی ناشی می شد، به نظریه پردازی پرداختند. آن ها حتی به تجلیل

به نظر ما با توجه به این که آتش جنگ داخلی هنوز به طور کامل خاموش نشده بود، این مسأله یک مورد تاکتیکی بود و نه یک قاعده ی عمومی. دشواری گفتگو درباره ی این موضوع در این است که بیشتر منتقدین اقدامات بلشویک ها، برخورد خود را با ارزیابی های سیاسی همراه می کنند: ماهیت تقاضای شورشیان و سرشت نیروهای سیاسی موجود... اما به نظر ما در شرایط جنگ داخلی، ماهیت نیروهای اجتماعی موجود تعیین کننده است. اطلاعات ما هم در این زمینه برای اظهار نظر قطعی کافی نیست. برخی -بیش از همه آنارشیست ها- می گویند که ملوانان کرونیشتات مثل ۱۸/۱۹۱۷ اساساً کارگران صنعتی بوده اند؛ شورش آن ها با اعتراضات کارگری فوریه ۱۹۲۱ در پتروگراد و نواحی دیگر پیوند داشته است؛ بنابر این مسأله به دمکراسی شورایی، دمکراسی پرولتری مربوط بوده است. دیگران -قبل از همه تروتسکی- می گویند که ملوانان پرولتر از سال ۱۸- ۱۹۱۷ به بعد دیگر روی کشتی ها و بندرگاه کرونیشتات حضور نداشته اند. آن ها یا در جبهه کشته شده و یا در خدمت ارتش سرخ بودند. ملوانان در زمستان ۲۱- ۱۹۲۰ روستا زادگان میانه حال و ثروتمندی بودند که شورش آن ها با الغای "کمونیسم جنگی" و مصادره ی غلات رابطه داشته است. باید به آن ها مذاکره می شد، اما نباید به یک نیروی اجتماعی که به تقویت فشار ضدانقلابی بر پتروگراد کمک می کرد مجال داده می شد. این یک خطر ملی و بین المللی بود، زیرا ایجاد رخنه ای در باروی کرونیشتات می توانست بندر را به روی رزمنه‌هائی باز کند که طرفدار ارتش روس های سفید بودند.

^۹ - انقلاب روسیه، جلد دوم.

^{۱۰} - L. Kritsman, Die heroische Periode der Großen Russischen Revolution, Wien Berlin, ۱۹۲۹.

از اقتصاد طبیعی قلم فرسایی کردند (به عبارت دقیق تر اقتصادی با سه حوزه ی معیشتی، مبادله ای و پولی). کل سنت مارکسیستی و سراسر بصیرت پرولتاریا این نوع "کمونیسم فقر" را نفی می کند. شاید "الگوهای" بسیار مساوات طلبانه ای که در این دوران مطرح گشتند (برای آیندگان!) جذاب و مفید باشند.^{۱۱} به هر حال این "الگو" هیچ طرحی ارائه نداد که بتواند کشور را از قحطی و بیچارگی بیرون ببرد. در عوض توهمات پدید آورد که استالین توانست در سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴ با زیرکی از آن ها بهره بگیرد.

مسئله ی مذاکرات صلح

جنگ داخلی و جنگ مداخله جویانه ی نیروهای امپریالیستی به ویژه امپریالیسم آلمان علیه روسیه شوروی تا حدی منشأ و انحرافات "کمونیسم جنگی" را توضیح می دهد. در این جا ما به خطای بزرگ دیگری می پردازیم که اکثر رهبران و کادرهای بلشویک به استثنای لنین که در این مقطع به اوج پختگی سیاسی خود رسیده بود: در جریان مذاکرات برست لیتوفسک در آن سهیم بودند، تأخیر در انعقاد قراردادهای جداگانه ی صلح با قدرت های بیگانه. شرایط صلح دولت های خارجی در اولین مرحله ی مذاکرات برست لیتوفسک در دسامبر ۱۹۱۷ شروع شد با شرایطی که پس از قطع مذاکرات از جانب بلشویک ها و پیشروی مجدد ارتش آلمان مطرح شد، اساساً تفاوت داشت. این شرایط در دور اول برای افکار عمومی طبقه ی کارگر و خرده بورژوازی شهرنشین تا حدی قابل قبول بود، در حالی که قبول شرایط دور دوم

۱۱- مارکس و انگلس درباره ی این «کمونیسم فقر» هشدار داده بودند که فقط فقر را همگانی می کند و بدبختی را اشاعه می دهد:

«برای غلبه بر از خود بیگانگی، تکامل نیروهای تولید یک پیش شرط عملی کاملاً ضروری است (و این به موقعیت تجربی موجود نه در عرصه ی محلی انسان ها بلکه در سیر تاریخ جهانی بستگی دارد) چرا که بدون آن تنها محرومیت همگانی می شود؛ با آمدن فقر و فاقه، بر سر قوت روزانه نزاع در می گیرد و تمام کند و کثافت قدیمی بازتولید می شود.» (ابدولوزی آلمانی)

به عنوان اهمال و خیانت ملی به منافع پرولتاریای روسیه و پرولتاریای بین‌المللی ارزیابی گردید. در همین دور دوم بود که کنترل اوکراین به پادشاهی آلمان واگذار شد که سرکوب جنبش دهقانی اوکراین را به دنبال داشت. این جریان واکنش‌های تندی برانگیخت. قبول این شرایط ائتلاف بلشویکی با سوسیال انقلابیون را درهم شکست و به آتش جنگ داخلی دامن زد.

امضای سریع قراردادی بر پایه‌ی دور اول مذاکرات برست لیتوسک، از جانب اکثریت کمیته‌ی مرکزی و کادرهای بلشویک رد شد. شاید این موضع - همانند دیدگاه "بینابینی" تروتسکی که حالت نه صلح و نه جنگ را پیش می‌آورد - به احساسات اکثریت جمعیت شهرنشین پاسخ می‌گفت؛ اما نه با احساسات اکثریت روستائیان انطباق داشت و نه با خواست سربازان ارتش که در آستانه‌ی فروپاشی کامل بود. این امتناع هیچ راه حل دیگری هم عرضه نمی‌کرد. آیا به امید سرنگونی خاندان‌های پادشاهی اروپا بودند؟ چه تضمینی برای این امر وجود داشت؟ آیا در اندیشه‌ی سازماندهی یک "جنگ انقلابی" بودند؟ با کدام ارتش؟ تنها نتیجه‌ی عدم امضای فوری قرارداد صلح این شد که ارتش آلمان توانست مناطق واقعاً پراهمیتی را تصرف کند و مهم‌تر از همه اوکراین را با تمام ذخایر غنی اش از جمهوری روسیه منتزع سازد. لنین به‌طور روزمره این روند را پیش‌بینی کرده بود. باید یک بار دیگر تأکید نمود که بهائی که انقلاب برای این خطا پرداخت بسیار سنگین بود.

وحشت سرخ

مسئله‌ی اختناق و تشکیل چکا (دستگاه پلیس سیاسی مخفی) مستقیماً به پیامدهای صلح برست لیتوفسک بر می‌گردد، و آن‌ها را تنها در پرتو این رویداد می‌توان توضیح داد. مسئله‌ی اختناق - صرف‌نظر از زیاده‌روی‌های ناروای آن کمتر از آن روشن است که ادعا می‌شود. برای درک این موضوع کافی است که تجارب جنگ داخلی اسپانیا را در برابر آن قرار دهیم. در این دوران نه تنها استالینیست‌ها، بلکه

آنارشویست ها و سوسیال دموکرات ها (دست راستی ها و میانه روها و همه ی چپ گرایان) و هم چنین خیلی از گروه های کارگری مستقل و غیرمتشکل به قهر و خشونت دست زدند، و چاره ی دیگری هم نداشتند.

وقتی دشمن بی رحم و خونریز باشد، زن و بچه ی فعالین سیاسی را به گروگان بگیرد، اسیران جنگی و مخالفین سیاسی را دسته دسته تیرباران کند، چاره ای جز اعمال خشونت نیست تا از خسارت های بیشتر جلوگیری شود. این را عقل سلیم حکم می کند. جنایتکارانی که برای اجتناب از جنایت می خواهند راساً از آدم کشی دست بردارند باید برای خطاهایشان بهای سنگینی بپردازند.

بعد از انقلاب اکتبر لنین تلاش نمود که از اعمال خشونت خودداری شود. او در این باره چنین توضیح می دهد:

"به ما ایراد گرفته اند که مردم را به زندان می اندازیم. درست است، ما زندان داریم و همین امروز رئیس بانک مرکزی را دستگیر کردیم. به ما خرده می گیرند که خشونت اعمال می کنیم، اما ما مثل انقلابیون فرانسوی که مردم بی دفاع را به زیر گیوتین می فرستادند، عمل نمی کنیم و امیدوارم که هیچ وقت عمل نکنیم. گفتیم که امیدوارم عمل نکنیم، زیرا ما هم یک حکومت هستیم. موقع دستگیری به افراد می گوییم که اگر تعهد بدهند که خرابکاری نکنند آزاد خواهند شد. چنین تعهداتی وجود داشته است."^{۱۲}

با وجود نرمی و رأفت اولیه ی بلشویک ها، ضدانقلابیون رفتار ددمنشانه ای در پیش گرفتند. ژنرال هایی از قبیل کرازنوف و کالدین، و محصلین دانشکده ی افسری که در جریان انقلاب اکتبر دستگیر شده بودند، دوباره آزاد شدند، با این تعهد که از فعالیت علیه دولت خودداری ورزند. اما آن ها بلافاصله تعهد خود را زیر پا گذاشتند،

^{۱۲} - لنین: سخنرانی در جلسه ی شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد با حضور نمایندگان جبهه ها (۱۹۱۷/۱/۴)

دست به اسلحه بردند و هزاران کارگر را به کشتن دادند. مردم چند بار این راه را امتحان کردند، اما سرانجام به ضربه ی متقابل روی آوردند. آیا این عجیب است؟ ویلیامز درباره ی یکی از نیرنگ های این "قربانیان آینده ی ترور" گزارش داده است:

ضدانقلابیون در نوامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد روی ماشین های سواری آرم صلیب سرخ نقش می کردند تا بتوانند از محاصره ی ارتش سرخ بگذرند و اسلحه تهیه کنند.^{۱۳}

ویلیامز از ماجرا دیگری گزارش می دهد که نمونه ی مؤثری از بزرگ منشی انقلابی است. محصلین افسری که پس از دستگیری در کاخ زمستانی آزاد شدند، به گاردهای سفید پیوستند و اداره ی تلفن را تصرف نمودند. آنتونوف دبیر کمیته ی نظامی انقلابی، یکی از کمیسرها ی شورای پتروگراد که حمله به کاخ زمستانی را رهبری کرده بود، به دست ضدانقلابیون افتاد. چیزی نگذشت که مقاومت افسران سفید درهم شکست. آنتونوف که هنوز در اسارت بود، به عنوان یک بلشویک حقیقی به نفرات سفید قول داد که در امان خواهند بود. موقعی که سرخ ها قصد داشتند گاردهای سفید را تیرباران کنند، آنتونوف اسلحه ی خود را بیرون کشید و با لحنی رسمی به سربازان، کارگران و دهقانان انقلابی چنین گفت: "من کسی را که به روی محصلین افسری شلیک کند را به قتل خواهم رساند."^{۱۴} او سرانجام با این جملات توانست جمعیت را متقاعد کند:

"هیچ می دانید که این دیوانگی به کجا می انجامد؟ وقتی شما به روی یک گاردی اسیر شلیک می کنید، در واقع نه ضدانقلاب بلکه خود انقلاب را به قتل می رسانید.

^{۱۳} - Durch die russische Revolution ۱۹۱۷- ۱۹۱۸, Berlin ۱۹۲۲, S. ۱۱۲- ۱۱۸.

^{۱۴} - Durch die russische Revolution ۱۹۱۷- ۱۹۱۸, Berlin ۱۹۲۲, S. ۱۱۹- ۱۳۱;

Williams; Ein Amerikaner im revolutionären Russland.

من بیست سال از زندگی ام را به خاطر این انقلاب در تبعید و زندان گذرانده ام... انقلاب معنای بهتری دارد. معنای آن زندگی و آزادی برای همه است. به خاطر همین است که شما به آن خون و زندگی می دهید، اما باید باز هم بیشتر بدهید. باید به آن قدرت فهم تازه ای بدهید. خدمت به انقلاب باید از ارضای تمناهای خودتان بالاتر باشد. شما با شجاعت خود انقلاب را به پیروزی رساندید. حالا حرمت آن را حفظ کنید. شما انقلاب را دوست دارید. از شما خواهش دارم که چیزی را که دوست دارید نکشید.^{۱۰}

اما با تشدید فعالیت های وحشیانه ی ضدانقلاب این حالت تغییر کرد. آیا این چیز عجیبی است؟

میزان قهر و خشونت که از جانب بلشویک ها اعمال شد، به خوبی قابل ارزیابی است. طبق آمار رسمی تا مارس ۱۹۲۰ تعداد ۸۶۲۰ نفر قربانی وجود داشته است. موریزه آن را قدری بیش از ده هزار نفر تخمین می زند. دولت شوروی پس از شکست ارتش های دنیکن و کولچاک مجازات اعدام را برای چند ماهی لغو نمود، اما پس از آغاز حملات لهستان به اوکراین در مه ۱۹۲۰ دوباره برقرار شد.

وضعیت عمومی در روسیه ی شوروی به شدت از آن فضای رعب و وحشتی که مؤرخین توصیف می کنند، دور بوده است. موریزه به عنوان یک شاهد عینی از محاکمه ی گالکین افسر عالی رتبه ی ارتش سفید توسط دادگاه انقلاب به تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۱ در مسکو گزارش ارائه داده است:

"من هرگز تماشاچیان و دادرسی ندیده ام که تا این حد تا متهم رأفت داشته باشند، ۴۰۰ کارگر و سربازی که در سالن حضور داشتند، به همراه سه قاضی و یک دادستان که همگی جوان بودند، با مهربانی با متهم ۳۵ ساله و ژنده پوش نگاه می کردند. یک درجه دار با هفت تیری در دست حفاظت از متهم را به عهده داشت.

^{۱۰} - W. A. Antonow-Owsejenko, Durch die russische Revolution ۱۹۱۷-۱۹۱۸, S.۱۲۵.

بین آن‌ها هیچ مانعی وجود نداشت. چهار سرباز مسلحی که خود به محاکمه علاقه مند بودند، نیمکت متهم و میز وکلای مدافع را از میز ما جدا می‌کردند. جلسه پیش از آن به دادگاه انقلاب شبیه باشد به مجادله‌ی مردانی شباهت داشت که با هم بر سر یک مسئله اختلاف نظر پیدا کرده‌اند.^{۱۶}

گالکین با این که علیه حاکمیت شوروی اسلحه برداشته بود، به مجازاتی سبک محکوم شد و بعد عفو گردید. او در دادگاه اظهار داشت که با آزمون‌هایی که از سر گذرانده از دیکتاتورهای ضدانقلابی بی‌زار شده است. دادگاه حرف او را بی‌درنگ قبول کرد.

سازمان چکا

مسئله‌ی چکا با آن چه در بالا مورد بحث قرار دادیم یعنی اقدامات خشونت آمیز مشخص در خلال یک جنگ داخلی به کلی متفاوت است. در این جا با تشکیل نهاد یا دستگاهی سر و کار داریم که مثل هر نهاد یا سازمان دیگری می‌خواهد دائمی و از بند هر کنترلی آزاد باشد. یک شکنجه‌گر فاشیست را می‌توان بعد از یک محاکمه عمومی، هر چند کوتاه اعدام کرد. اما یک اداره‌ی پلیس امنیتی را نمی‌توان تحت نظارت عمومی قرار داد.

آرشویو چکا که به یمن سیاست "گلاس نوست" گورباچف در دسترس همگان قرار گرفته نشان می‌دهد که از همان آغاز کرم در خود درخت وجود داشته، هر چند که کمتر کسی در صداقت فلیکس دزرژینسکی اولین سرپرست چکا تردید می‌کند. کافی است که این واقعیت را در نظر داشته باشیم که اعضای چکا از اجناس ذی‌قیمتی که

^{۱۶} - Chez Lenin et Trotsky, S. ۴۲۹.

در نزد محترکین و خرابکاران اقتصادی مصادره می کردند، سهمی هم برای خود بر می داشتند. در این کثافت کاری ها هیچ تردیدی وجود ندارد.^{۱۷}

از همان آغاز در چکا این گرایش خطرناک وجود داشت که از هرگونه کنترلی آزاد باشد. اشاره به یک واقعه طنزآمیز مطلب را روشن می کند؛ لنین با مارتوف رهبر منشویک های چپ رفاقتی داشت و برای او ارزش زیادی قائل بود. یک روز او را به کرملین دعوت کرد، به او یک گذرنامه ی جعلی داد و گفت:

"فوراً از مملکت خارج شو، وگرنه چند روز دیگر به دست چکا می افتی و از من دیگر کاری ساخته نخواهد بود."

با وجود این لگت یکی از دشمنان سرسخت رژیم بلشویکی اظهار داشته است که خود سری چکا تابع شرایط روز بوده است:

"در برخورد اجتناب ناپذیری که میان قهر خودسرانه ی چکا و دستگاه قضائی به سرپرستی کمیسر خلق در امور دادگستری پیش می آمد، هرگاه خطری رژیم را تهدید می کرد، چکا جلو می افتاد، و هر وقت بحران برطرف می شد، دستگاه قضائی قوت می گرفت."^{۱۸}

لنین به طور جدی طرفدار تشکیل دولت قانون و برداشتن گام هایی در این جهت بود. در نزاعی که آخر سال ۱۹۲۱ پس از پایان جنگ داخلی بر سر نوسازی دستگاه پلیس سیاسی میان درژینسکی و کامنوف در گرفت، لنین از موضع شخص اخیر پشتیبانی کرد. کامنوف پیش نهاد کرده بود که فعالیت چکا به موارد زیر محدود شود: جاسوسی، توطئه های سیاسی، نگهبانی از راه آهن و انبار آذوقه. رسیدگی به جرائم دیگر باید به دادگستری احاله شود.^{۱۹}

^{۱۷} - چمبرلین هم این نظر را تأیید کرده است: انقلاب روسیه، جلد دوم.

^{۱۸} - G. Leggett, The Cheka : Lenins Political Police. Oxford ۱۹۸۱, S. ۱۷۱.

^{۱۹} - G. Leggett, The Cheka : Lenins Political Police, S. ۳۴۱- ۳۴۳.

باید این نکته را نیز یادآوری نمود که چکا به هیچ وجه ساخته ی حزب بلشویک یا
لنین نبود. سوسیال رولوسیونرهای چپ در تشکیل آن نقش اساسی داشتند.
این واقعیتی است که چکا از همان آغاز به استقلال و خودسری گرایش داشت.
کریستیان راکوفسکی در این رابطه عبارت "خطرات حرفه ای قدرت" را به کار برده
است.^{۲۰} بدین سان ما به نتیجه گیری نهایی خود نزدیک می شویم که: تشکیل چکا
بی تردید اشتباه بوده است.

ارنست مندل

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

^{۲۰} - تروتسکی: مقاله ی «علل انحراف از حزب و دستگاه دولتی» (نامه به والنتینوف به تاریخ ۱۹۲۸/۸/۶) در کتاب جامعه ی شوروی و دیکتاتوری استالینی.